

هوالأبهی

ای احبای الهی این جهان ترابی و خاکدان فانی آشیان مرغ خاکبست و لانه خفّاش ظلمانی نه طیر الهی ملاحظه فرمائید که طیور حدائق قدس و نسور حظائر انس در هیچ عصری در این گلخن فانی آرمیدند و یا از شاخسار آمال گلی چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا آنکه مسرت جان یافتند و فسحت وجدان جستند هر صبحیرا از شدت بلایا شام تاریک دیدند و هر شامیرا وقت سرگردانی و بی سر و سامانی یافتند گاهی غل و زنجیر یوسفی اختیار نمودند و گاه تلخی شمشیر چون سیّد حضور بکمال سرور چشیدند دمی آتش جانسوز نمود را گلستان یافتند و گهی صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند وقتی نیش ستمکارانرا نوش یافتند و زمانی تیر و تیغ یزیدانرا مرهم زخم دل ناتوان باری اگر جهان بی بقا و یا جهانیان بی وفا را قدر و بهائی بود اول این نفوس مقدّسه تمنای آسایش و زندگانی مینمودند و آرزوی خوشی و کامرانی پس یقین بدانید و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پرانتباه گردید که اهل هوش و دانش بلایای سیل الهی را راحت جان و مسرت وجدان شمرند و مشقّاترا صرف عنایات دانند زحمت را رحمت بینند و نعمت را نعمت نامند ملح اجاج صدمات را عذب فرات خوانند و تنگی زندان را فسحت ایوان یابند و حراره محبّت الله با خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله با متانت و سکونت مجتمع نگردد آتش و ثلج دست در آغوش نشوند و کره نار در تحت برف و تلّ خشک و خار پنهان نگردد ای احبای خدا صدا و ندائی و ای بندگان درگاه فغان و آهی و ای عاشقان سوز و گدازی و ای عارفان نیاز و رازی در الواح الهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری نبوده بلکه مراد الهی این بوده که شمع در جمع برافروزد نه در صحرای بی نفع ماء فیض الهی بر ارض طیبیه نازل گردد نه ارض جزره والا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پریشانی جمع را علامت وحدت نتوان شمرد افسردگی و مردگی حیات و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی هوشمندی و زیرکی نگردد ایدکم الله یا احبّاء الله علی الاشتعال بنار محبّه الله ع ع